

من و من





- سرشناسه : اطلس باف، الهام، ۱۳۶۵ -
- عنوان و نام پدیدآور : من و من / الهام اطلس باف.
- مشخصات نشر : قزوین: شمع آوید، ۱۴۰۲.
- مشخصات ظاهری : ۱۱۹ ص.: مصور.
- شابک : 978-622-93353-4-5
- وضعیت فهرست نویسی : فیپا
- موضوع : اطلس باف، الهام، ۱۳۶۵ -- یادداشت‌ها و طرح‌ها و غیره
- موضوع : مناجات
- Monajat***
- رده بندی کنگره : ۱۸۸۸CT
- رده بندی دیویی : ۹۲۰/۰۵۵
- شماره کتابشناسی ملی : ۹۲۰۷۴۸۰
- اطلاعات رکورد : فیپا
- کتابشناسی

من و من

الهام اطلس باف



من و من

نویسنده: الهام (فاطمه) اطلس باف

چاپ اول: ۱۴۰۲

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۳۵۳-۴-۵

شمارگان: ۵۰۰ جلد

قیمت: ۹۵,۰۰۰ تومان

طرح جلد: صنم پورکلباسی

حروف چینی، صفحه آرایی: انتشارات شمع آوید

چاپ و صحافی: مهرگان

انتشارات شمع آوید

کد نشر: ۱۶۰۱۹

تلفن: ۰۹۱۲۱۸۲۷۵۲۵ - مدیر مسئول: محسن ساکتی

ایمیل: shameavid.pub@gmail.com

سایت سفارش خرید و تهیه نسخه الکترونیکی:

<https://chaponashr.ir/shameavid>

فروشگاه فروش کتاب:

قزوین، میدان نخبگان، ضلع شرقی دانشگاه آزاد قزوین، شهر کتاب قزوین

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات شمع آوید محفوظ است. تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه از جمله فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز قبلی و کتبی از ناشر ممنوع است. این اثر در حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

فهرست مطالب

۹.....	من و من
۱۱.....	مقدمه
۱۲.....	دنیای درون - یاس‌ها
۱۴.....	معبد تن - قلب
۱۶.....	ملاقات با او
۱۸.....	ندای درون - نوای جان
۲۰.....	جهان معنا
۲۵.....	جهان معنا- پروانه شدن
۲۸.....	حضور
۳۰.....	مشایعت ملائک
۳۲.....	تو آمده‌ای که نور شوی
۳۴.....	آمده‌ام که بمانم
۳۶.....	حضرت دوست
۳۹.....	چشم جان - چشم سر
۴۱.....	من کیستم؟!
۴۸.....	تو بی‌نهایت هستی
۵۱.....	من و او یکی هستیم
۵۴.....	تونل
۵۸.....	الهام

- ۶۲..... من انرژی هستم
- ۶۵..... سکوت، صدای خدا
- ۶۸..... من و من
- ۷۲..... برای تو می نویسم

فرازهای قدردانی از معبود..... ۷۷

- ۷۹..... فراز اول
- ۸۰..... فراز دوم
- ۸۱..... فراز سوم
- ۸۲..... فراز چهارم
- ۸۳..... فراز پنجم
- ۸۴..... فراز ششم
- ۸۵..... فراز هفتم
- ۸۶..... فراز هشتم
- ۸۷..... فراز نهم
- ۸۸..... فراز دهم
- ۸۹..... فراز یازدهم
- ۹۰..... فراز دوازدهم
- ۹۱..... فراز سیزدهم
- ۹۲..... فراز چهاردهم
- ۹۳..... فراز پانزدهم

- ۹۴.....فراز شانزدهم
- ۹۵.....فراز هفدهم
- ۹۶.....فراز هجدهم
- ۹۷.....فراز نوزدهم
- ۹۸.....فراز بیستم
- ۹۹.....فراز بیست و یکم
- ۱۰۰.....فراز بیست و دوم
- ۱۰۱.....فراز بیست و سوم
- ۱۰۲.....فراز بیست و چهارم
- ۱۰۳.....فراز بیست و پنجم
- ۱۰۴.....فراز بیست و ششم
- ۱۰۵.....فراز بیست و هفتم
- ۱۰۶.....فراز بیست و هشتم
- ۱۰۷.....فراز بیست و نهم
- ۱۰۸.....فراز سیام
- ۱۱۰.....فراز سی و یکم
- ۱۱۱.....فراز سی و دوم
- ۱۱۲.....فراز سی و سوم
- ۱۱۳.....فراز سی و چهارم
- ۱۱۴.....فراز سی و پنجم
- ۱۱۵.....فراز سی و ششم

۱۱۶.....فراز سی و هفتم

۱۱۷.....فراز سی و هشتم

۱۱۸.....فراز سی و نهم

۱۱۹.....فراز چهلم

من و من

مقدمه

و این گونه شد که دست‌انم به قلم رفت و پرده‌ای از بی‌نهایت‌ترین تصاویر و دریافتی‌های پر رمز و راز در میان خطوط دفتر هماهنگ و موزون با جوهر ناب قلم دل به هم دادند تا آغاز کنند گفتنی‌های عمیق و پُر از شگفتی را، که از میان واژه به واژه آن تنها عشق می‌تراود و از میان حرف‌به‌حرف آن نور می‌بارد.

دنیای بی‌پایانی است درون و تمام جهان بیرون خود نمونه‌ای بسیار کوچک از آن است.

من بزرگ (من درون) می‌خواهد از بی‌نهایت‌ترین سرزمین درونش بگوید و این من (من بیرون) در فهم و درک احساسات بی‌پایانش جوهره ناب عشق را تلفیق می‌کند و تندیس از انسانیت را در اثرگذار بودنش در این وادی مادگی بر جای می‌گذارد و این گونه است که می‌نویسد.

می‌دانم رؤیایی هستم در این جهان و خوب‌تر می‌دانم که روزی به حقیقتی از جنس خویشتن در وسعتی باورنکردنی تمامم را به نظاره خواهم نشست و این گونه است که معنا برایم در جهانم به بار می‌نشیند و فهم پنجره می‌گشاید و عمیق‌ترین شکل بودنش را بر من هویدا می‌سازد.



دنیاک درون - یاس‌ها

از درونم بگویم، همان جهان بزرگ، همان جا که سرزمینی است
بکر و آغشته به نور و عطرآگین به شامه نوازترین عطرهای محض،
که فهم آنها هوش از سر می‌برد و استنشاقشان به تو سرخوشی و
مستی ناب می‌دهد، در واقع تو را مست می‌کند ولی مست
هوشیاری.

یاس‌هایی را می‌بینم که بذر عشق و جاودانگی در هر گلبرگشان
جاری است که دقت در پیچیدگی این همه لطافت و نرمی، تو را
به ظرافت و عشق بی‌نهایتی می‌کشاند که فهم در برابر این همه
آراستگی و درک خلق این گلبرگ مبهوت می‌شود. من یاسی را به
نظاره می‌نشینم که تنها یاس نیست جهانی است از اعجاب عشق و
هنر، ظرافت و طراوت مثال‌زدنی.

رنگ‌ها در بی‌نهایتی از طیف، به‌گونه‌ای ماهرانه باهم ترکیب شده‌اند، که در هر لحظه تصویری اعجاب‌انگیز، که از تخیلی بی‌نهایت سرچشمه می‌گیرد، قلبم را محو در بودنی عمیق به درونی بی‌پایان سوق می‌دهد.

هر یاس با درون بی‌نهایتش راه به جهانی دیگر دارد، آن‌جا که تمام زیبایی‌های خیره‌کننده هستی گرد هم جمع آمده‌اند و تصویری از جاودانگی اهورایی را رقم می‌زنند. در اعماق جهان یاس‌ها نوری به چشم می‌خورد که حلاوت و شیرینی پر رمز و رازی را در احساسم متجلی می‌کند غرق می‌شوم در عیشی بی‌مثال، به‌گونه‌ای که سرمستی با تمام معنا در من متولد می‌شود.



معبد تن - قلب

به قلبم می‌رسم. معبد تن، جایگاه نور، بهشتی است از رنگ‌های ناب و تصاویر زنده که هر کدام قرن‌ها زمان می‌برد که بخواهی با دیدگان سر آنها را به دقت به نظاره بنشینی. تالاری است مزین به زیباترین گل‌ها و درختانی سر به فلک کشیده که دیوارهای این تالار را زینت داده‌اند و ریشه‌های این درختان خود جهانی دارند بی‌پایان که به تمام هستی متصل‌اند.

سرزمین ناشناخته‌ای است، همان اندازه که عجیب است برای جهان ادراکم، جالب است وابستگی و عشق عمیقی مرا به سویش می‌کشاند، گویا هزاران سال آنجا را زیست کرده‌ام. کمی بیشتر که تأمل می‌کنم در می‌یابم که هیچ بیگانگی و غربتی

را از آنجا دریافت نمی‌کنم و شاید بیشتر خویشتنم را محو در
بودنش می‌بینم.

آنجا جهان امن من است تاروپود وجودم در جای‌جای آن سرزمین
مأنوس به عشقی لایتناهی است.

در تمام بی‌نهایتش گم می‌شوم و در تقلایی عجیب پیدا، و این پیدا
و پنهان‌شدن را با تمام بودنم لمس می‌کنم.

تمام هستی به استقبال می‌آیند و طبیعت زبان می‌گشاید برای خوش
آمد گویی و من کسی را می‌بینم که در برابر تمام این زیبایی‌ها
خود الماسی است که جاذبه حضورش دیوانگی محض را سبب
می‌شود. آری، بی‌نهایت است و خود جهانی است آمیخته به نور
که از درون به او می‌رسم، اوایی که خود هزاران بار بی‌نهایت بودن
را در جهان‌ش همراهی می‌کند.



ملاقات با او

با او ملاقات می‌کنم. طنین صدایش روح نوازی کلامش جان دوباره می‌بخشد به بودنم، گل می‌روید و بهاری بی‌مثال در قلبم از راه می‌رسد، درختان شکوفه می‌دهند و سبزی جاودانه‌ای به آسمان بی‌پایان بالای سرم را بوسه می‌زند، به بار می‌نشیند و عشق متولد می‌شود و میوه‌اش رستگاری و انسانیت را نوید می‌دهد.

این فقط تماشای کمتر از یک ثانیه الهام است و تمام این تصاویر در کمترین زمان ممکن بر من هویدا می‌شود.

جاذبه حضورش تمام وجودم را به لرزه می‌اندازد زیبایی خیره‌کننده متانت و وقار توصیف‌نشده‌ی.

نزدیک‌تر که می‌شوم سیمای انسانیت را به وضوح می‌بینم رفتار در

اوج زیبایی و عشقی عمیق در تندیس جانش خانه کرده و نوری به شعاع تمام آسمان‌ها پیرامونش را احاطه.

به هر نور که خیره می‌شوم جهانی بی‌نهایت بر من آشکار می‌شود و تنها بزرگی روح می‌تواند فهم چنین عظمتی را به نظاره بنشیند. او من است.

همانی که قرار به آمدنش در حیات ماده این بودن را نوید داده است.

بزرگی مرا در این نوع بودن برای یک زیست عاشقانه به مهد جاودانه‌ای به نام زمین، این سیاره بهشتی هدیه داده است.



نداک درون - نواک جان

آن بیرون کارهای زیادی است که انجامشان مجوز ورود به درون را صادر می‌کند و من در قبال پرداخت به آنها زلالی قلبم را جایزه می‌گیرم، جهان درون در می‌گشاید و برایم فرش قرمزی از جنس ایمان پهن می‌کند و پلکانی از گران‌بهاترین کریستال‌ها که تنها به بی‌نهایت‌ترین نقطه آسمان وصل است را برایم گل‌باران می‌کنند. آگاه که می‌شوم آسمان آغوش می‌گشاید و مرا در خود جای می‌دهد، قلبم جان می‌گیرد و روحم برای پرواز آماده و دل به دوستی با بی‌کرانه‌ها می‌بندد.

صدایی توجه مرا به خود جلب می‌کند، این صدا را تاکنون با گوش سر نشنیده‌ام، نمی‌دانم چه ارتعاشی دارد که با گوش دادن به آن

بندبند وجودم در بهتی عمیق فرومی رود هم زیبا است و هم پر
جبروت، تمام جانم از هیبت و بی‌انتها بودن صدا گوش می‌شود و
من می‌خکوب، در فضای صدا محو می‌شوم مرا مورد خطاب قرار
می‌دهد و نام مرا را با جلال و جبروتی عظیم در تمام آسمان‌ها صدا
می‌زند، در وجودم گلستانی خلق می‌شود و جانم به شکوفه بارانی
از عشق و زیبایی عجین، دوست دارم پاسخی گویم و با تمام بودنم
این صدا را به عمق جانم میهمان کنم، صدایی که در تمام لحن و
آهنگش ابدیتی از مهر جاری است. شاد می‌شود جهانم به بودنی
بی‌مثال، به همراهی پر شور و شاعرانه‌اش. غزل می‌بارد در هوای
طرب‌انگیز جانم و دلدادگی در کویش به تمنای خیالم جان
می‌بخشد.

مشایعتی عاشقانه مرا حامی است.

همه چیز از عشق می‌گوید از رازآلودگی سرزمین معنا، از
شگفتی آفرینی‌اش.



جهان معنا

حال قدم می‌گذارم در وادی تهی از ذهن، آن جا همه چیز در غایت قلب است، جایی که تمام دانسته‌هایت پیوند خورده‌اند به زیبایی به معنا و شهود باطن.

نمی‌توانی با ذهن در این سرزمین بمانی ظرف محدود عقل جان از کف می‌رباید. برای ماندنش بودن بی‌پایان لازم است که تماماً قلب باشی و جز قلب محال است بتوان قدم در پهناورترین جهان جان بگذاری.

ریشه جانم را می‌بینم که به مثابه رگ‌های کالبدم در اقتباسی عجیب با درختان این هستی همسو و هم‌مسیر گام در ابدیتی جاودان می‌نهند. این از تعقل مغز خارج است. این گونه دقت در نظم، در

آفرینش و هماهنگی، مبهوت‌کننده و شگفتی‌آفرین است. من درونم جهانی از بی‌نهایت‌ترین شگفتی‌ها را به ودیعه دارد که هر چه بیشتر آماده ورود می‌شوم قدرت‌های بیشتری بر من نمایان می‌شوند. همه چیز در اوج امکان، فراهم می‌شود و پیرامون بودنی بی‌مثال، دگرگونی و تحولی عظیم را نوید می‌دهد. صدای بی‌نهایت، پیام، درون را بیارای بیرون آراسته می‌شود به گوش جانم می‌رسد. این صدا برایم پر از خوش‌خبری محض است پر از معجزه پر از اتفاقات ناب.

من و شادمانی، من و سرخوشی بی‌حد و مرزی که جاذبه بودنم را در وادی آگاهی به تصویر می‌کشد، این همه سخاوت و لطف آن‌چنان اشتیاقی در من رقم می‌زند که با هیچ انگیزه و امیدی هم اندازه نمی‌شود.

هر چه بیشتر به اعماق وجودم سرک می‌کشم لایتناهی بودن درون، خبر از اعجاز بودنم می‌دهد. من و این همه فراخی و عظمت، من و این همه تکامل در خلقت بی‌نقص من.

خالقم حمد و ثنایت عجیب بر من و جانم و جهانم واجب است. همه این‌ها مرا به تجلی نور درونم می‌کشاند، آن جا که تنها یک نیرو می‌تواند خودش را آن‌گونه مهم و آگاه و عاشق بداند که در مطلق‌ترین حالت بهترین و ناب‌ترین باشد.

تمام پذیرش‌های جهانم تنها به دادخواهی همین نیرو همین دادخواه و همین بی‌نهایت جاودانگی مطلق ممکن می‌شود.

صدای گام‌هایم در تالار بی‌انتهای درون، در حریم خلونگاه عشق،
طنینی آرامش‌بخش، موزون به ملایم‌ترین موسیقی را در فضای سر
حاکم می‌کند. فضا ستاره‌بارانی است از رنگ‌های درخشان در
وسعتی بی‌پایان که هر لحظه نورافشانی می‌کنند و بوی خوش
یاس‌ها که همچنان هوش از سر می‌برد.

قلبم مرا به یک جشن به یک میهمانی باشکوه مشایعت می‌کند.
جشنی که میزبانش پر از مهربانی است و تنها میهمان آن جشن فقط
خود تو هستی.

به هر طرف که خیره می‌شوم زیبایی خیره‌کننده‌ای مرا در خویش
به نظاره می‌نشیند و از دل تمام آن زیبایی‌ها تصویر خود من بر من
هویدا می‌شود، به‌راستی که به جشنی دعوت شده‌ام که گویا مرا به
تماشای زیبایی‌های خودم دعوت کرده است. همه چیز در غایت
عشق خلاصه می‌شود و من از تمام این جشن تنها علاقه‌مندی و
عشق خالقم را به خودم در می‌یابم. عشقی که معنایش را تا کنون
قبل از این لحظه فهم نکرده بودم. خالقم مرا برای یک زیست
آگاهانه به جهانی دعوت کرده‌اند که در آن جهان، من درون و من
بیرون اعجاب‌انگیزی را زندگی کنم، که هر چقدر درونم را به زیباتر
شدن تشویق می‌کردم بیرونم مزین به ناب‌ترین بعد وجودی‌ام (ماده
بودنم) می‌شد و اثری می‌گشت در جهانم که انرژی‌هایش تا
بی‌نهایت‌ترین نقطه وصل در این جهان و همه جهان‌ها باقی می‌ماند.
به خودم آمدم دیدم مسئولیت سنگینی است و چه اثرگذاری پر

باری خواهد بود خویشتن خویش را زیستن.

بودنم پاسخی قانع‌کننده بود به طبیعت جان.

ستاره‌بارانی بی‌پایان آسمان وجودم را به تلالؤ ناب‌ترین و درخشان‌ترین‌ها معطوف می‌کرد. جهانی از نور در من دروازه می‌گشود و مرا در دل بی‌نهایتی از رنگ‌های طلایی که تماماً به سفیدی پر از رنگی از زیباترین و کمیاب‌ترین رنگ‌هایی که تعریفی برای بیانشان پیدا نمی‌توانم کنم غرق می‌کرد، من غرق می‌شدم و دیده‌جانم در تماشای زیباترین اثر درون محو در خلقت خودم. این جاذبه و کشش به سمت خودم دست‌یافتن به نقشه‌گنجی است که در من نهادینه شده است و من سوار بر جسم و روحی بی‌انتها تنها اثری را بر این قالب می‌توانم بنشانم که در حد اعلای این دو مهم باشد. رفتاری متناسب با قدرت عظیمی چون روح و ثروت بی‌نظیری چون کالبد.

حال دروازه‌های حقیقت یکی پس از دیگری به روی من باز می‌شوند جهان معنا مرا به خود دعوت می‌کند هیچ نشانی از هیچ نازیبایی دیده نمی‌شود همه چیز زیبایی محض است. همه چیز بی‌واسطه با تو سخن می‌گوید ورود به این جهان هوشمندی و هوشیاری عجیبی طلب می‌کند نمی‌توانی با ذهن وارد شوی محدودیت ذهن برای ورود به این جهان بی‌نهایت بسیار محسوس است.

معنا، این واژه بسیار مهم و قابل‌تأمل را نمی‌شود ساده از کنارش

بگذری و تهی از فهم به آن بنگری. انگار ذات وجودیت خود
تعریف دقیق این واژه است. ماهیت درکش و فهم ذات این کلمه
قلب می‌طلبد و دیدی عمیق و بصیرتی عجیب به دانش آسمان‌ها.
در این جهان هیچ مانع و محدودیتی وجود ندارد همه چیز در
ابدیتی ناب تصویری عمیق از آراستگی و عشق لایزال اهورایی را
به رخ می‌کشد همه چیز به زبان نشانه با تو سخن می‌گوید.
در این جهان تنها نیستی تمام ذرات برای خدمت و فهم زیست
خویشنت تو را همراه هستند.
جهان باشکوهی است همه چیز پیرامون عشق و ادب حاکم است.